

بررسی ضرب‌المثل‌های عربی خوزستان*

عاطفه ترابی^۱

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بیهان

سید احمد حسینی کازرونی^۲

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

چکیده

زبان عربی محلی مردم خوزستان مانند همه زبان‌های دیگر در گویش یا لهجه محلی، دارای ویژگی‌هایی است که نمونه‌ای از آن، ضرب‌المثل‌هایی است که میان مردم متداول هستند، هر کدام از آن‌ها دارای دنیایی از ذوق و اندیشه و حسن تعبیر در ادای مقصود است و معادل‌هایی در زبان فارسی دارند. از نظر مضمونی در امثال فارسی و عربی شباهت‌های بسیاری وجود دارد. هدف از این تحقیق گردآوری و بررسی ضرب‌المثل‌های عربی خوزستان می‌باشد که به علت بار تجربی جوشانی که دارند می‌توانند ارزنده باشند و به مطالعات اجتماعی و مردم‌شناسی کمک کنند. محور اساسی این پژوهش بر پایه ضرب‌المثل‌های عربی خوزستان استوار است؛ هم‌چنین مقایسه ضرب‌المثل‌های مشترک در زبان عربی و فارسی و معادل‌یابی برای آن‌ها در زبان فارسی. در مورد بررسی و مقایسه ضرب‌المثل‌های عربی خوزستان با فارسی و تأثیر آن‌ها بر یکدیگر تاکنون پژوهش درخور توجهی صورت نگرفته است. در این پژوهش تا جایی که امکان‌پذیر بوده، امثال به صورت میدانی جمع‌آوری شده‌اند و مرحله بعدی تحقیق و پژوهش در فضای کتابخانه انجام گرفته و از منابع مکتوب استفاده شده است. با وجود گنجینه پربار فرهنگ عوام، به ویژه امثال و حکم، در این منطقه، کار اساسی در این زمینه صورت نگرفته است و کتاب‌هایی که در زمینه امثال و حکم عربی خوزستان منتشر شده‌اند، از چهار و پنج کتاب تجاوز نمی‌کنند.

کلید واژه‌ها: ضرب‌المثل، عربی، فارسی، معادل‌یابی، خوزستان.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۳/۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۶/۶

۱- پست الکترونیکی نویسنده مسؤول: ate-torabi@yahoo.com

۲- پست الکترونیکی: Sahkazerooni@yahoo.com

مقدمه

اعراب ایرانی تبار خوزستان یکی از اقوام ایرانی‌اند که پیوند و هم‌بستگی آنان با جامعه ایرانی صورتی آشکار و عمیق دارد، هم‌چنین نفوذ سیاسی و دینی و مهاجرت برخی از قبایل عرب به داخل ایران و آمیزش با ایرانیان و عواملی از این قبیل باعث شده لغات و امثالی از زبان عربی در لهجات ایرانی نفوذ کند.

موضوع مقاله حاضر بررسی ضرب‌المثل‌های عربی خوزستان و شرح و کاربرد آن‌هاست. امثال و حکم بسیاری در گفتار و سخن عرب‌های ایرانی خوزستان به کار می‌روند که تعدادی از آن‌ها در کتب امثال وجود ندارند و ثبت نشده‌اند. ارتباط این مردم با کشورهای همسایه از یک طرف و با هم‌وطنان پارسی زبان خود از طرف دیگر، موجب شده زبان‌شان حامل گنجینه‌های نفیسی از امثال و حکم دوگانه باشد. تعدادی از این ضرب‌المثل‌ها که بین مردم به کار می‌روند، فصیح‌است و تعدادی دیگر محلی است که برخی از آن‌ها در میان مردم عرب خوزستان و برخی از کشورهای عربی مشترک‌اند. علاوه بر این، این ضرب‌المثل‌ها در فارسی معادل‌هایی دارند. در این پژوهش ابتدا ضرب‌المثل‌های جمع‌آوری، بررسی و دسته‌بندی شده، سپس با در نظر گرفتن مفهوم هر ضرب‌المثل و مورد کاربرد آن، معادل فارسی آن نیز ذکر شده است.

برخی از این امثال در امثال میدانی و خزینه‌الامثال مشاهده شد که در بین اعراب خوزستان به کار می‌روند؛ مانند:

خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلٌّ

بهتر کلام آن‌که اندک باشد و دلالت کند. (حقیقت، ۱۳۷۹: ۸۳)

نظیر: کم گوی و گزیده گوی چون دُر. (انوری، ۱۳۸۴: ۸۸۹)

طَبِيبٌ يَدَاوِي وَ هُوَ عَلِيْلٌ

طیبی که علاج می‌کند و حال آن‌که او بیمار است. (حقیقت، ۱۳۷۹: ۱۱۷)

نظیر: کل اگر طیب بودی، سر خود دوا نمودی. (دهخدا، ۱۳۸۶: ۱۲۲۵)

الْعَاقِلُ يَكْفِيهِ الْاِشَارَةُ

دانا را اشاره کفایت می‌کند. (حقیقت، ۱۳۷۹: ۱۲۲)

نظیر: آن کس است اهل بشارت که اشارت داند. (انوری، ۱۳۸۴: ۳۰)

مَنْ جَدَّ وَجَدَّ

هر که کوشش کرد یافت. (حقیقت، ۱۳۷۹: ۱۸۵)

نظیر: جوینده یابنده است. (انوری، ۱۳۸۴: ۲۷۹)

مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ

هر که آزموده را آزمود، به او پشیمانی رسد. (حقیقت، ۱۳۷۹: ۱۸۵)

نظیر: آزموده را آزمودن خطاست. (انوری، ۱۳۸۴: ۱۷)

تأثیر عوامل محیطی و آثار جوی در اخلاق و فرهنگ ملت‌ها

«قهرماً زیربنا و یکی از عوامل مهم و قطعی تعیین‌کننده ادبیات ملت‌ها عوامل محیطی است. اخوان‌الصفاء گویند: مردم برحسب اختلاف مسکن و مأوایی که برگزیده‌اند و یا مولد و نشوگاه آنان است از لحاظ روحی و برداشت و مسائل رفتاری مختلف‌اند. اغلب مردمان مناطق حاره رنگین پوست‌اند و دارای خوی و خلق خاصی و احیاناً ممکن است، دارای مزاج تند و حاد باشند هم‌چنین شرایط اقلیمی و مسکن و مأوا اثر قاطعی در طرز تفکر و خلق و خوی مردم دارد، همین‌طور در آداب و رسوم و سنن آنان. عامل دیگر اوضاع و احوال اجتماعی است؛ از لحاظ ثروت، فقر، برخوردهای افراد از لحاظ‌های گوناگون، مذهبی، سنن ملی و غیره که این‌گونه امور از پایه‌های اساسی ادب و شعر می‌توانند باشد و حتماً هم هست.» (سجادی، ۱۳۶۹: ۲۳-۲۷)

این امثال مشخص می‌کنند که عرب‌ها به موضوع اصل و نسب توجه بسیار دارند؛ نمونه‌های زیر:

وَيْنِ الْخَوَالَةِ مِنْ عَمَامَةٍ؟

کجاست کسی که دایی‌های او از بنی‌عمّ اوست؟

در اجتماعات فامیلی طایفه‌ای عرب که موضوع خویشاوندی در تمام امور حاکم است، معمولاً ازدواج خویشاوندی صورت می‌گیرد و می‌گویند کسی که پدر و مادر او فامیل باشند دارای غیرت، سخاوت، شجاعت و ... خواهد بود. بنابراین آن‌که گرفتار ستمگری می‌شود و

امیدی به نجات از دست او ندارد، ناگزیر بانگ برمی آورد که کجاست آن که مادر و پدرش خویشاوندند؟ و منظور آن که چنین کسی اگر این ندا را بشنود، با توجه به خون پاک و صافی که دارد بیاید و او را از این مخمصه نجات دهد. (پورکاظم، ۱۳۸۸: ۳۴۷)

ثَلَّثِينَ الْوَالِدَ عَلَى خَالَةٍ

دو سوم فرزند به داییش می رود. (زلزله، ۱۴۲۴: ۵۳)

هنگامی گفته می شود که شخصی از شخص دیگر بسیار تأثیر پذیرفته است.

نظیر: بچه حلال زاده به دایی اش می رود. (انوری، ۱۳۸۴: ۱۵۸)

إِحْنَهُ سَمِجٌ... مَا يَرْبِي إِلَّا بِالْمَايِ

ما مثل ماهی هستیم که جز در آب زندگی نمی تواند بکند.

درباره کسانی می گویند که نیاز به زندگی در کنار فامیل و اصل و نسب خود داشته

باشند. (پورکاظم، ۱۳۸۸: ۱۸)

إِثْرَ شَيْئِي بِمَايٍ ... أَرَشُكَ إِبْدَمَ

اندکی آب بر من بیاشی، بر تو خون می پاشم.

کنایه از دادن پاسخ سخت تر به متعددی و متجاوز تا حدی که موجب خونریزی شود.

(پورکاظم، ۱۳۸۸: ۱۲)

إِحْنَهُ اغْيَالٍ كَرِيَّةٍ، كَلِمَنْ اِيَعْرِفِ اِخِيَّةِ

ما خانواده یک روستائیم و هر یک از ما برادر خود را می شناسد (مردم یک روستا

همانند اعضای خانواده یک دیگر را می شناسند). (پورکاظم، ۱۳۸۸: ۱۷)

«امثله سائره بدون تردید چکیده افکار و عقاید ملت هاست و افکار و عقاید نیز متأثر از

اوضاع و اصول اجتماعی می باشند. امثال و حکم کامل تر از سایر ادبیات عامه و بیان کننده

خلقیات اقوام و جوامع است. معانی و مفاهیم مجازی و استعاره ای که در امثال و حکم به

کار رفته در واقع به منزله صحنه های نمایش می ماند که گویی اقوام و ملل، تمام خلقیات

خویش اعم از غم و شادی، پندارها و خرافات، عقاید و سنن و به طور کلی همه و همه این

مسائل را در آن به روی صحنه می آورند و در معرض دید بینندگان و شنوندگان قرار

می دهند، چه، محیط طبیعی انسان ها با تمام ویژگی هایش به صورت طنز، تعریض و کنایه در

امثال و حکم شکل می‌گیرند و جلوه‌گری می‌کنند.» (پرتوی آملی، ۱۳۶۹:هجده)
گاهی در مقایسه ضرب‌المثل‌های عربی با فارسی، وجه تمایز آن‌ها با فارسی مشهود است زیرا در امثال عرب از نمادهایی مثل نخل، شتر و ... بسیار استفاده می‌شود؛ مانند:

الطُّوْلُ طُوْلُ النَّخْلَةِ ... وَالْعِجْلُ عِجْلُ الصَّخْلَةِ

قدش به اندازه درخت خرماست و عقلش مانند عقل بز است.
درباره شخصی گفته می‌شود که قامت بلندی دارد اما هنگامی که صحبت می‌کند نقص عقل و فکر او آشکار می‌شود. (زلزله، ۱۴۲۴:۱۱۹)

نظیر: قد بلند علامت احمقی است. (انوری، ۱۳۸۴:۸۴۲)

إلْبَعِيرُ لَوْ يَشُؤْفُ حَدْبَتَهُ ... چَانَ إِنْ كَسَرْتَ رِجْلَتَهُ

اگر شتر کوهان خود را می‌دید، آن وقت گردن او می‌شکست.
درباره کسی گفته می‌شود که عیب‌های دیگران را می‌بیند ولی عیب‌های خود را نمی‌بیند.
(زلزله، ۱۴۲۴:۴۲)

إِبْلَى لَمْ أُبِعْ وَ لَمْ أَهَبْ

شترهای خود را نمی‌فروشم و نمی‌بخشم.
هنگامی به کار می‌رود که کسی بدون حق درباره چیزی با صاحب آن مخاصمه کند.
(پورکاظم، ۱۳۸۸:۱۰)

نظیر: دست پیش را می‌گیرد که پس نیفتد. (انوری، ۱۳۸۴:۴۹۹)

مَا عِنْدَهُ چَبِيرٌ ... غَيْرِ الْبَعِيرِ

نزد او بزرگی وجود ندارد مگر شتر.
درباره آدم جاهل و بی‌ادبی گفته می‌شود که انسان بزرگ و عالم را محترم نمی‌شمارد و فقط به بزرگی جثه نگاه می‌کند. (زلزله، ۱۴۲۴:۱۸۹)

امثال دارای حکایات، تعالیم دینی، تذکرات، مواعظ، رجزها، اعتبارات است، مثل مقام شامخی در کنار زدن پرده خفا از روی معانی دارد و موضوعات، نکات و مفاهیم تاریک را آشکار و روشن می‌سازد. گاهی یک مثل به صورت‌های گوناگون به کار می‌رود که نشان دهنده اهمیت موضوع است؛ مانند:

إِلْمَا يُنَوِّشِ الْعَنْكُودُ إِيْگُولُ حَامِضٌ

کسی که دستش به انگور نمی‌رسد می‌گوید ترش است.
 درباره کسی می‌گویند که به دنبال کاری است که توانایی انجام دادن آن را ندارد پس
 می‌گوید نیازی به آن ندارد. (زلزله، ۱۴۲۴: ۱۷۵)

نظیر: دستش به دنبه نمی‌رسد، می‌گوید بو می‌دهد. (انوری، ۱۳۸۴: ۵۰۲)

إِحَّةٌ (إِيَّةٌ) أَيَطَّبِبَهَا عَمَاهَا

آمد درمانش کند، کورش کرد. (عزیزی بنی‌طُرف، ۱۳۷۳: ۹۸)
 این ضرب‌المثل در بین عرب خوزستان بسیار پرکاربرد است.
 مراد آن است برای بهبود کاری اقدام کردیم نتیجه معکوس داد.
 نظیر: آمدیم زیر ابرویش را بگیریم، چشمش را کور کردیم. (انوری، ۱۳۸۴: ۲۲)

اللَّهُ لَوْ يَغْطِي الْحِمَارُ الْكُرُونُ چَانُ شِگَالِكُ إِبْطُونُ

خدا اگر به الاغ شاخ می‌داد، شکم‌هایی را پاره می‌کرد.
 درباره آدم ناتوان و مبارزطلب است و کنایه از افرادی که فاقد قدرت مادی و معنوی
 هستند و اگر کمترین قدرتی به دست آورند از آن برای ضرر و زیان دیگران استفاده
 می‌کنند. (پورکاظم، ۱۳۸۸: ۷۰)

نظیر:

آن دو شاخ گاو اگر خرد داشتی یک شکم بر آدمی نگذاشتی
 (انوری، ۱۳۸۴: ۲۶)

إِلْمَا عِنْدَهُ مُشِيرٌ إِحِطُ إِعْمَامَتَهُ إِوْ يَسْتَشِيرُ

کسی که نزد او مشاور نیست، خودش عمّامه‌اش را قاضی می‌کند. (عزیزی بنی‌طُرف، ۱۳۷۳: -)

(۱۱۰)

نظیر: کلاهت را [پیش خودت] قاضی کن. (انوری، ۱۳۸۴: ۸۸۶)

إِلْسِنُ الْمِگْلِگَلِ شِلْعَةٌ إِخْلَصُ مِئَةٌ

دندانی که لق است را بکش و از آن خلاص شو.

دربارهٔ آدم بد گفته می‌شود که باید او را ترک کرد. (زلزله، ۱۴۲۴: ۹۷)

نظیر: دندان که درد کند می‌باید کند. (انوری، ۱۳۸۴: ۵۲۴)

إِلْكَرْعَةُ إِتْرَامِطُ ابْغَصَايْبُ بَتَّ عَمَّهَا

دختر کچل به گیسوان دختر عمویش مباحات می‌کند. (عزیزی بنی‌طُرف، ۱۳۷۳: ۱۰۳)

هنگامی به کار می‌رود که کسی چیزی برای مباحات کردن ندارد و با فضل دیگری خودش را معرفی می‌کند.

نظیر: کچل به موی سر همسایه فخر می‌کند! (انوری، ۱۳۸۴: ۸۷۴)

الْعَادَةُ الْبُلْبُدَنْ ... مَا يَغْيِرُهَا إِلَّا الْإِحْفَنْ

عادت جسم را جز کفن تغییر نمی‌دهد.

دربارهٔ کسی می‌گویند که به عادات خود خو گرفته است و آنها را ترک نمی‌کند تا زمانی که از دنیا برود. (زلزله، ۱۴۲۴: ۱۲۳)

نظیر: عادت چو قدیم شد طبیعت گردد. (انوری، ۱۳۸۴: ۷۵۳)

إِبْطَوِطِيعَ مَا اِيُوَزَّ (إِيْجُوَزَّ) مِنْ طَبْعَةٍ

کسی که عادت دارد از عادتش دست برنمی‌دارد؛ این ضرب‌المثل در بین عرب خوزستان کاربرد بسیار دارد. (عزیزی بنی‌طُرف، ۱۳۷۳: ۱۰۲)

سرشت انسان شرور بارها او را به شرارت و بدی می‌کشاند تا حدی که سزای اعمال خود را با مرگ غیرطبیعی می‌بیند.

نظیر: توبهٔ گرگ مرگ است. (انوری، ۱۳۸۴: ۲۵۰)

بَعْدَ مَا شَابَ طَهْرُوه

بعد از پیری او را ختنه کردند. (عزیزی بنی‌طُرف، ۱۳۷۳: ۱۲۶)

هنگامی به کار می‌رود که فرصتی از دست برود.

نظیر: سر پیری، داغ امیری!؟ (انوری، ۱۳۸۴: ۶۵۱)

بَعْدَ مَا شَابَ ... وَدُوَّةٌ لِلْكِتَابِ

پس از پیری او را به مکتب فرستادند.

هنگامی گفته می‌شود که شخص مسن، تازه به صرافت یاد گرفتن کاری یا برآوردن

آرزویی دور و دراز بیفتد. (زلزله، ۱۴۲۴: ۴۰)

نظیر: سر پیری و معرکه گیری! (انوری، ۱۳۸۴: ۶۵۱)

تأثیر زبان عربی بر زبان فارسی

«تأثیر زبان عربی بر زبان فارسی پس از اسلام صورت گرفته و پیش از آن هم اگر زبان عربی در زبان فارسی تأثیر داشته بی‌نهایت کم بوده است. فروگذاشتن زبان و خط پهلوی و جایگزین شدن خط عربی، نفوذ واژگان عربی در زبان فارسی، پیروی شاعران ایرانی از عروض و بدیع عربی و اقتباس برخی مضامین شعر جاهلی، از تأثیرات و نفوذ زبان عربی در میان ایرانیان بود.» (کفافی، ۱۳۸۵: ۱۹-۲۰)

«برای انجام مقایسه و تطبیق بین میراث ادبی دو قوم، لزوماً باید برخوردی فرهنگی بین دو تمدن در گذشته یا حال وجود داشته باشد. این برخورد می‌تواند در اثر روابط جغرافیایی، تاریخی و یا حتی تسلط نظامی ایجاد شده باشد. ارتباط فرهنگی بین اقوام و ملل می‌تواند موجب خلق اسطوره‌های مشابه و روایت‌های همگون از داستان حیات بشری گردد. گاه سخن از حلّ و هضم اثر ادبی ملتی در ملت دیگر است.» (آذر، ۱۳۸۷: ۲۱-۲۰)

«مقایسه یا موازنه، سرچشمهٔ پرباری از سرچشمه‌های معرفت انسانی است، از این رو انسان در پژوهش‌های گوناگون خود، مقایسه کردن را راهی برای دستیابی به حقایق جوهری مربوط به حوزه‌های پژوهش خویش قرار داده است. پژوهش ادبی تطبیقی به مسائل محسوس نمی‌پردازد بلکه به تأثیراتی می‌پردازد که گاه آشکار است و گاه نهان و ضرورتاً وضوح آن به آن مقداری است که برگرفته از قرینه‌های (شواهد) خارجی است.» (همان، ۲۶-۲۵)

«ادبیات تطبیقی به مطالعهٔ رابطهٔ ادبیات ملت‌های مختلف با هم و بررسی رابطهٔ ادبیات با هنرها و علوم انسانی می‌پردازد. ادبیات تطبیقی در زادگاه خود فرانسه بخشی از تاریخ ادبیات محسوب می‌شد و پژوهشگران فرانسوی بیشتر به دنبال سرچشمه‌های الهام و شواهد تاریخی بودند که مؤید پیوندهای ادبی ملت‌ها و بیانگر تأثیرپذیری آن‌ها از یکدیگر باشد.» (نظری‌منظم، ۱۳۸۹: ۲۲۱)

این ضرب‌المثل‌ها موضوع‌های بسیاری را در بر می‌گیرند، دربارهٔ همهٔ امور و مسائل

گسترده است. ضرب‌المثل‌های سیاسی، اقتصادی، تاریخی، دینی، جغرافیایی و ... وجود دارد و تکیه آن بر آئین و رسوم شهرها و ولایات است که کما بیش با امثال و حکم ایرانی رابطه دارند.

مثل، تجربه‌ای طولانی است که از دل تاریخ سرچشمه گرفته، به موردی خاص اشاره می‌کند؛ گوینده یا سازنده مثل ناشناخته است، بررسی امثال جمع‌آوری شده، نشان می‌دهد بسیاری از آن‌ها در فارسی معادل‌هایی دارند. با نظر به پیوند دیرین تاریخی و دینی ما ایرانیان با اعراب، پیوند میان زبان و ادبیات فارسی و زبان و ادبیات عربی بسی عمیق و ریشه‌دار است و تعدادی با فارسی بسیار شباهت دارند؛ مانند نمونه‌های زیر:

إِلْعَاضَتُهُ الْحَيَّةُ إِخَافٌ مِنْ جَرِّهِ إِلْحَبِلٌ

مارگزیده از حرکت ریسمان می‌ترسد. (زلزله، ۱۴۲۴:۱۲۴)

نظیر: مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد. (انوری، ۱۳۸۴:۹۵۵)

مِثْلُ النِّعَامَةِ لَاهِي طَيْرٌ وَلَا جَمَلٌ

مانند شتر مرغ نه پرنده است و نه شتر.

کنایه از کسی که بی‌هدف است و باور و عقیده مستقلی ندارد. (پورکاظم، ۱۳۸۸:۳۲۷)

نظیر: مثل شتر مرغ، وقت بار مرغ است، وقت پریدن شتر. (انوری، ۱۳۸۴:۹۶۹)

شَوْفِ الْأُمَايَةِ وَ اخْذِ الْبَيْتِ

مادر را ببین دختر را بگیر. (عزیزی بنی‌طرف، ۱۳۷۳:۱۰۱)

نظیر: دختر می‌خواهی مادرش را ببین، کرباس می‌خواهی پهنایش را ببین. (انوری، ۱۳۸۴:۴۵۱)

الْمَبَلُّ مَا يَخَافُ مِنَ الْمَطَرِ

کسی که خیس است از باران نمی‌ترسد. (زلزله، ۱۴۲۴:۱۹۵)

نظیر: غرقه در نیل چه اندیشه کند باران را؟ (انوری، ۱۳۸۴:۸۰۵)

مِنْ رَجُلِكَ (رَيْلِكَ) عَلَى كَدِّ غَطَاكَ

پایت را اندازه گلیمت دراز کن. (زلزله، ۱۴۲۴:۲۰۰)

درباره شخصی می‌گویند که به اندازه توانش کاری را انجام می‌دهد.

جَرَّبُ الْإِبْرَةَ بِنَفْسِكَ ... وَالْمِخِيطُ بِغَيْرِكَ

سوزن لباس دوزی را به خودت و سوزن جوالدوزی را با دیگری تجربه کن.
 درباره دوری از آزار دیگران و گذشت به کار می رود. (زلزله، ۱۴۲۴: ۵۶)
 نظیر: یک سوزن به خودت بزن یک جوالدوز به دیگران. (انوری، ۱۳۸۴: ۱۲۵۵)

رَاكِبَلَةٌ يَمَلُّ وَيَحْدَبُّ (وِ يَدْخَلِبُّ)

روی شتر سوار و خم شده است.

خود را به زحمت انداختن برای کاری که نمی توان پنهانی انجام داد، کاری بیهوده است.
 (عزیزی بنی طُرف، ۱۳۷۳: ۱۲۱)

نظیر: شتر سواری که دولا دولا نمی شود. (انوری، ۱۳۸۴: ۷۰۱)

إِرَاوِيكَ حِنْطَةً وَ يَبِيْعَكَ إِشْعِيرَ

گندم به تو نشان می دهد و به تو جو می فروشد. (عزیزی بنی طُرف، ۱۳۷۳: ۱۰۹)

درباره شخص ریاکاری گفته می شود که با وجود بدعملی و خبث ذات خود را خوب نشان می دهد.

نظیر: گندم نما و جو فروش است. (انوری، ۱۳۸۴: ۹۲۵)

مطالعه و بررسی امثال عربی خوزستان، هم چنین نمونه های زیر نشان می دهد، بسیاری از آن ها در فارسی وجود دارند که با اندکی تفاوت در بین اعراب این منطقه به کار می روند؛
 نظیر:

إِصْبِرْ عَالِحِصْرِمِ تَأْكُلُهُ عَنَبٌ

صبر کن از غوره انگور می خوری. (زلزله، ۱۴۲۴: ۱۶)

نظیر: گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی. (انوری، ۱۳۸۴: ۹۱۴)

جِرْحِ اللِّسَانِ كَجِرْحِ الْإِيدِ

زخم زبان، مانند زخم دست و شمشیر است. (پورکاظم، ۱۳۸۸: ۹۸)

نظیر: زخم زبان از زخم شمشیر بدتر است. (انوری، ۱۳۸۴: ۶۰۱)

حَبَّايَةَ حَبَّايَةَ ... إِتْصِيرُ كُبَّايَةَ (حَبَّيَةَ حَبَّيَةَ تَصْبِيحُ قُبَّيَةَ)

دانه دانه کپه ای می شود.

درباره کسی می گویند که چیزهای کوچک را ناچیز می شمارد در صورتی که اگر روی

هم جمع گردد، امور بزرگی از آن‌ها به وجود می‌آید. (زلزله، ۱۴۲۴: ۶۲)

نظیر: قطره قطره جمع گردد، وانگهی دریا شود. (انوری، ۱۳۸۴: ۸۵۲)

ذِيلِ الْجَلْبِ خَلْوَةٌ أَرْبَعِينَ يَوْمًا بِالْكَصْبَةِ إِنْ مَا نَعْدَلُ

دم سگ را چهل روز در نی گذاشتند ولی راست نشد.

هنگامی به کار می‌رود که اصلاح آن چه روزگار آن را به فساد کشیده، محال باشد.

(زلزله، ۱۴۲۴: ۸۱)

نظیر: دم سگ راست نشود. (انوری، ۱۳۸۴: ۵۲۲)

شَعْرَةٌ مِنْ جِلْدٍ (يَلْدُ) خَنْزِيرٍ

مویی از پوست خوک.

هنگامی گویند که چیزی از بخیل به سختی گرفته شود. (پورکاظم، ۱۳۸۸: ۱۵۸)

نظیر: مویی از خرس غنیمت است. (انوری، ۱۳۸۴: ۱۰۳۰)

إِشْلُونِ مَا تُوَجَّعِ الْبُرُونَةُ ... تُوَجَّعِ عَلَى رَجْلَيْهَا

هر طور گربه را بیندازی روی پاهایش می‌ایستد.

درباره کسی می‌گویند که قابلیت، زیرکی و حسن توفیق دارد و مصائب به او آسیبی نمی‌رساند.

(زلزله، ۱۴۲۴: ۱۰۳)

نظیر: گربه مرتضی‌علی است هر جور ولش کنی سالم روی چهار دست و پا پایین می‌آید.

(انوری، ۱۳۸۴: ۹۰۹)

كَأَلَوْا لِلْبُرُونِ بُؤْلَهُ دَوَا طَاحَتْ إِنْ وَطَمْتَهُ

به گربه گفتند ادرارت داروست رویش خاک ریخت.

هنگامی گویند که شخص بخیلی می‌تواند برای دیگران کاری انجام دهد و دیگران به او

احتیاج دارند و او تمام سعی خود را می‌کند تا کسی از کار او استفاده نکند.

نظیر: گربه را گفتند گهت درمان است رویش خاک پاشید. (انوری، ۱۳۸۴: ۹۰۸)

مَا يَعْرِفُ يَرْكُصُ إِنْ كَوَّلَ الْمِيدَانَ ضَيْجٌ

رقصیدن بلد نیست، می‌گوید میدان کوچک است.

درباره کسی گفته می‌شود که بی‌کفایتی خود را گردن دیگران می‌اندازد.

نظیر: عروس نمی توانست بر قصد، می گفت اتاق کج است. (انوری، ۱۳۸۴: ۷۷۰)

یَرْمِي عَصْفُورِينَ بِحِجَارَةٍ

با یک تیر دو گنجشک می زند.

کنایه از دو چیز بهره مند شدن.

نظیر: به یک تیر دو نشان زدن. (دهخدا، ۱۳۸۶: ۴۸۹)

«بررسی جدی ادبیات نشان می دهد که همه نویسندگان و هنرمندان در همه دوران های تاریخی سخنی مشابه می گفته اند. به همین دلیل می توان از مضامین مشترک در ادبیات سود جست، این سخن در مورد ادیان و ادبیات همه ملت ها صادق است؛ چون کارکرد ذهن آدمیان یکی است، بنابراین مضامین مشترک در ادبیات کلیه ملت ها ظاهر می شود.» (مقدادی، ۱۳۸۱: ۱۴۹-۱۲۹)

برای اثبات این نکته که انسان در همه دوران های تاریخی یک سخن را تکرار کرده است؛ با مقایسه ضرب المثل های عربی با معادل های فارسی آن ها مشخص می شود؛ مضمون و معنی واحدی را القا می کنند؛ برای نمونه:

غِيضُهُ الرَّكَّةُ عَلَى الشَّطِّ

قهر کردن لاک پشت با دریا. (عزیزی بنی طرف، ۱۳۷۳: ۱۰۲)

انسان های خطاکار و نالایق هر قدر که دوری بکنند، به نفع مردم است چون در این صورت مردم از شر این گونه آدم ها در امان می مانند.

نظیر: شغالی که از باغ قهر کند منفعت باغبان است. (انوری، ۱۳۸۴: ۷۰۷)

النَّارُ مَا تَحْرِگُ إِلَّا رِجْلًا وَاطِيهَا

آتش جز پای کسی که روی آن قدم می گذارد، نمی سوزاند.

هر عملی عکس العملی دارد؛ یعنی انجام دهنده عمل با عکس العمل مناسب کار خود روبه رو می شود. (زلزله، ۱۴۲۴: ۲۲۲)

نظیر: آتش اول خودش را می سوزاند. (انوری، ۱۳۸۴: ۷)

حِطُّ الْفَالَةِ عَلَى رَأْسِ الْكُطَّانِ

نیزه را روی سر ماهی گذاشت. (عزیزی بنی طرف، ۱۳۷۳: ۱۰۱)

هنگامی می‌گویند که شخص در آغاز کار سخت‌گیری می‌کند و زهرچشم می‌گیرد.

نظیر: گربه را پای حجله می‌کشند. (انوری، ۱۳۸۴: ۹۰۸)

إِيْوَاكِ الْكِحْلَةَ اَمِنْ اَلْعَيْنِ

سرمه را از چشم می‌دزدد. (عزیزی بنی‌طُرف، ۱۳۷۳: ۱۰۲)

بسیار چالاک و زیرک است.

نظیر: دزدی که نسیم را بدزدد دزد است. (انوری، ۱۳۸۴: ۴۹۷)

اَلْجَلْبِ اِيْبَابِ اَهْلَةَ يَنْبِحِ

سگ در خانه صاحبش پارس می‌کند. (عزیزی بنی‌طُرف، ۱۳۷۳: ۱۰۰)

هنگامی گفته می‌شود که کسی در وطن خود احساس قدرتمندی و بزرگی کند.

نظیر: سگ در خانه صاحبش شیر است. (انوری، ۱۳۸۴: ۶۷۰)

اِحْرِيْمِ اِيْمَالِ غَيْرَةٍ

با مال دیگران کریم. (عزیزی بنی‌طُرف، ۱۳۷۳: ۱۰۰)

هنگامی گفته می‌شود که شخصی به جای خود از دیگران مایه بگذارد.

نظیر: از کیسه خلیفه می‌بخشد (شاه اندازی می‌کند). (انوری، ۱۳۸۴: ۷۱)

اَلْعَيْنُ بَصِيْرَةٌ ... وَاِلَايْدُ قَصِيْرَةٌ (كِصِيْرَةٌ)

چشم می‌بیند و دست کوتاه است.

هنگامی گفته می‌شود که امکان دسترسی به چیزی وجود ندارد. (زلزله، ۱۴۲۴: ۱۳۴)

نظیر: دست ما کوتاه و خرما بر نخیل. (انوری، ۱۳۸۴: ۵۰۴)

اَلْفَكْرُ فُوْكَ اَلْجَمَلِ (اَلِيْمَلِ) وِ اَلْجَلْبِ عَضَّاهُ

آدم فقیر بالای شتر است و سگ گازش می‌گیرد.

درباره شخصی می‌گویند که همیشه بدشانسی می‌آورد.

نظیر: هر چه سنگ است مال (برای) پای لنگ است. (عزیزی بنی‌طُرف، ۱۳۷۳: ۹۸)

در فارسی گویند: سگ به کسی که شتر سوار است پارس می‌کند!

درباره افراد بزرگ و معتبر می‌گویند که مورد حسادت و تهمت افراد بی‌مقدار جامعه‌اند.

(انوری، ۱۳۸۴: ۶۶۸)

لَا تَحْمِدُ شَخِصًا تَحْتَاجُ إِذْمَتَهُ

تعریف کسی را نکن که محتاج سرزنشش شوی. (عزیزی بنی طُرف، ۱۳۷۳: ۱۰۲)

درباره کسی گفته می شود که برخلاف تعریف هایی که از او می شد، بی کفایت و بد از آب درآمده باشد.

نظیر: عروس تعریفی آخرش شلخته در می آید. (انوری، ۱۳۸۴: ۷۶۹)

مَالٌ عَمَّكَ مَا اِيهَمُّكَ

مال عمویت باشد، برایت مهم نیست. (عزیزی بنی طُرف، ۱۳۷۳: ۱۰۴)

نظیر: مال مفت و دل بی رحم! (انوری، ۱۳۸۴: ۹۶۰)

خِيَاطٌ اَوْ قَمِيصَةٌ مَشْكُوكٌ مِنْ بَاطِنِ

خیاط است و پیراهنش از بغل پاره است.

درباره کسی می گویند که برای کارهای دیگران کوشش می کند ولی به کارهای خود توجهی ندارد. (پورکاظم، ۱۳۸۸: ۱۱۷)

نظیر: کوزه گر از کوزه شکسته آب می خورد. (انوری، ۱۳۸۴: ۸۹۲)

حَجٌّ الْجَمَلِ ... مَا حَجَّتِ الْحِجْبِيَّةُ

شتر حج را به جای آورد، حاجیه خانم حج انجام نداد.

هنگامی به کار می رود که کسی فرائض دینی را انجام می دهد و رفتار و معامله اش با مردم بد است. (پورکاظم، ۱۳۸۸: ۱۰۵)

مؤمن واقعی کسی است که به مردم خدمت و از آزار آنان پرهیز می کند. پس این شتر است که حاجی واقعی است نه کسی که حج را وسیله مردم آزاری قرار می دهد. نظیر:

حاجی تو نیستی شتر است از برای آنک بیچاره خار می خورد و بار می برد

(انوری، ۱۳۸۴: ۳۴۶)

جَرَّبَ الرَّفِيعُ ابْنُكَ الضَّيِّعُ

دوستت را در مشکلات امتحان کن. (عزیزی بنی طُرف، ۱۳۷۳: ۱۰۰)

نظیر: دوست آن دانم که گیرد دست دوست / در پریشان حالی و درماندگی. (انوری، ۱۳۸۴: -)

عَرَّكَ الْحَبَايِبُ جَدَّابَةَ

دعوای دوستان دروغ است. (عزیزی بنی‌طُرف، ۱۳۷۳:۱۰۲)

نظیر: زن و شوهر جنگ کنند ابلهان باور کنند. (انوری، ۱۳۸۴:۶۲۱)

إِسْمَةٌ بِالْحَصَادِ ... إِيْ وَ مِنْجَلَهُ مَكْسُورٌ

در میان برداشت‌کنندگان است ولی داسش شکسته است.

درباره شخصی می‌گویند که بین مردم به امری که واقعیت ندارد مشهور است و ظاهراً

سر کار است ولی کاری از پیش نمی‌برد. (زلزله، ۱۴۲۴:۱۵)

نظیر: آش نخورده دهان سوخته. (انوری، ۱۳۸۴:۱۹)

مُوتٌ يَا أَحْمَارُ لَمَّا يَجِيكَ الرَّبِيعُ (مُوتٌ يَا زَمَالٌ ... لَمَنْ يَجِيكَ الرَّبِيعُ)

بمیر ای خر تا بهار بیاید. (زلزله، ۱۴۲۴:۲۱۴)

هنگامی به کار می‌برند که بخواهند زمان وعده کسی را برای انجام دادن کاری بسیار دور

بدانند.

نظیر: بزک نمیر بهار میاد/ کمبزه با خیار میاد. (انوری، ۱۳۸۴:۱۶۹)

إِلَّىٰ إِيْوُغِ الْمَنَارَةِ إِحْضُرْ لَهَا الْبِيرَ

کسی که منار می‌دزدد برایش چاه را آماده می‌کند.

درباره کسی است که کاری محال انجام می‌دهد و به ثمر رسیدن آن غیر ممکن است.

(زلزله، ۱۴۲۴:۱۷۱)

نظیر: اول چاه را بکن، بعد منار را بدزد! (انوری، ۱۳۸۴:۱۲۲)

از آنجایی که ضرب‌المثل‌ها برخاسته از متن جامعه و تقریباً صد در صد متکی به فرهنگ

اجتماعی هستند که در تداول عامه به کار می‌روند، با بررسی این ضرب‌المثل‌ها مشاهده

می‌کنیم که تعدادی یک مضمون مشترک را تکرار می‌کنند و شباهت‌های مضمونی بینشان

وجود دارد:

إِلَّا كَرَّحَ إِيْعِيرَ أَبُو حَبَّةَ

کچل کسی را که جوش دارد مسخره می‌کند. (عزیزی بنی‌طُرف، ۱۳۷۳:۹۹)

درباره کسی گفته می‌شود که بدون توجه به نقص‌های خود به دنبال پیدا کردن

نقص‌های دیگران است.

نظیر: دیگ به دیگ می‌گوید رویت سیاه. (انوری، ۱۳۸۴: ۵۵۰)

عَيْبَتِ الْبِصْلَةِ عَلَى الثُّومَةِ ... إِنْتِي كَسْرَةٌ وَ أَنْي مِشْوَمَةٌ

پیاز به سیر ایراد می‌گیرد که تو بدی و من بدتر.

درباره کسی می‌گویند که بر دیگران نام‌های توهین‌آمیز می‌گذارد در حالی که خودش در خلُق

و خلقت همانند آن‌هاست. (زلزله، ۱۴۲۴: ۱۳۳)

نظیر: سیر را باش که طعنه به پیاز می‌زند. (انوری، ۱۳۸۴: ۶۸۵)

إِغْرَابٌ إِيْگَلُهُ لِعْرَابٍ: وَجْهَكَ أَسْوَدٌ

کلاغی به کلاغی می‌گوید: روی تو سیاه است.

این ضرب‌المثل به لهجه مردم بغداد است و درباره کسی گفته می‌شود که دیگران را به

عیبی که خود دارد، ایراد گیرد. (پورکاظم، ۱۳۸۸: ۲۲۲)

نظیر: دیگ به دیگ می‌گوید: رویت سیاه. (انوری، ۱۳۸۴: ۵۵۰)

الشَّبَعَانُ مَا يَدْرِي إِذْ دَرَدَ الْجُوعَانَ

سیر درد گرسنه را نمی‌داند. (زلزله، ۱۴۲۴: ۱۰۱)

نظیر: سیر از گرسنه خبر ندارد، سواره از پیاده. (انوری، ۱۳۸۴: ۶۸۴)

الْخِيَالُ إِشِيدْرِي بِالرِّيَالِ

سوار از پیاده خبر ندارد. (عزیزی بنی‌طرف، ۱۳۷۳: ۱۰۰)

نظیر: سواره از پیاده خبر ندارد. (انوری، ۱۳۸۴: ۶۷۹)

تمثیل:

«در لغت به معنی مثال آوردن، تشبیه کردن، مانند کردن، صورت چیزی را مصور کردن،

داستان یا حدیثی را به عنوان مثال بیان کردن، داستان آوردن است.» (داد، ۱۳۸۵: ۱۶۴)

«در بحث از انواع ادبی، مثل یا مثال را نوعی تمثیل نامیده‌اند و آن را داستان کوتاهی

تعریف کرده‌اند که واقعیتی کلی را بیان می‌کند به طوری که با بیان داستان فوراً ایده خاصی

به ذهن متبادر می‌شود.» (همان، ۴۲۵)

بعضی حکایات شیرین و افسانه‌های عبرت‌آمیز شگفت‌آور نیز بین عامه هر ملت اشتها دارد که اکثر اهل زبان آن‌ها را یاد دارند و در موقع مناسب برای یکدیگر نقل می‌کنند. برای نمونه، می‌توان به این تمثیلات که دربرگیرنده داستان‌های بسیاری است، اشاره کرد:

يَدُكُ الْإِخْدِيدَةَ إِنْصِيرَ سَجِينٌ ... إِيَعُوْجَهَا إِنْصِيرَ مِنْجَلٍ

آهن را می‌کوبد کارد می‌شود ... کجش می‌کند داس می‌شود.

درباره کسی می‌گویند که امور را کوچک می‌شمارد و آن‌طور که باید به آن‌ها قدر و بها نمی‌دهد.

درباره اصل این مثل آورده‌اند که زنی فرزند نادان و هیچ‌کاره داشت. او را نزد آهنگری برد. پسرک تا نیمه روز ماند آن‌گاه به خانه رفت. مادر علت بازگشت او را پرسید. گفت: یاد گرفتم. آهنگری مگر چه دارد؟ استاد من (آهن را می‌کوبد کارد می‌شود آن‌گاه آن را کج می‌کند، داس می‌شود). (پورکاظم، ۱۳۸۸: ۳۶۴)

نظیر: آهنگری کاری نیست: آهن را پهن کنی بیل می‌شود، درازش کنی میل! (انوری، ۱۳۸۴: -)

(۳۶)

إِلْبَعِيرُ خُوشٌ بَعِيرٌ ... لُوْ مَا هَالْبَزُونَةُ إِيْرَ كَبْتَهْ

شتر شتر خوبی است ... اما اگر این گربه‌ای که به گردن ندارد نباشد.

درباره کسی می‌گویند که رسیدن به چیزی را بخواهد و هنگامی که به آن نزدیک می‌شود مانعی سر راه او قرار گیرد و کار را به تباهی کشاند.

گویند مردی شتری داشت که در یکی از مسافرت‌ها مایه ناراحتی او شد، پس قسم خورد که آن را به پنج درهم خواهم فروخت اما هنگامی که به شهر رسید پشیمان شد و متحیر شد که چه کاری بکند که مرتکب گناه نشود. سرانجام تصمیم گرفت، گربه‌ای به گردن شتر آویزان کند، بعد شتر را به محل فروش حیوانات برد و فریاد زد که شتر پنج درهم و گربه را هفتاد درهم می‌فروشم ولی آن‌ها را جدا نمی‌فروشم. یک اعرابی نزد او آمد و دور و بر شتر چرخید و آن را پسندید و گفت: والله... البعير خوش بعير... لو ما هالبزونه بر گبته. (پورکاظم، ۱۳۸۸: ۵۷-۵۶)

نظیر: شتر ارزان است، اگر قلاده در گردن نمی‌داشت. (انوری، ۱۳۸۴: ۶۹۹)

در فارسی به طنز درباره چیز مرغوبی به کار می‌رود که بخواهند همراه با چیز نامرغوبی بفروشند.

آمیختگی یک زبان با زبان دیگر، امری طبیعی است. در نتیجه روابط بشری لغات از جامعه‌ای به جامعه دیگر منتقل می‌شوند. بنابراین نفوذ لغات در میان کشورها امری ناگزیر بوده و هست، به همین سبب تقریباً همه زبان‌ها دارای لغات دخیل‌اند. دسته‌ای از لغات در اثر هم‌جواری با مناطق همسایه به زبان راه می‌یابند و به تدریج در میان مردم رایج می‌شوند. این لغات در نتیجه رفت و آمد مردم از منطقه‌ای به منطقه دیگر وارد زبان می‌شوند. گاه صورت اصلی خود را حفظ می‌کنند و گاه تصحیف شده و مفهوم اولیه خود را از دست می‌دهند و گاهی قومی به سبب اختلاط و امتزاج با قومی دیگر از روی احتیاج، لغاتی را می‌گیرند و صورت اصلی و حقیقی آن را حفظ می‌کنند؛ برای نمونه، می‌توان به امثالی اشاره کرد که در کشورهای عربی به کار نمی‌رود و اعراب خوزستان از فارسی گرفته‌اند:

چَلَمَه الْحَكِّ ثَجِيلَه

حرف حق سنگین است. (عزیزی بنی‌طرف، ۱۳۷۳: ۱۰۰)

کنایه از کسی که حرف حق را تحمل نمی‌کند.

نظیر: حرف حق تلخ است. (انوری، ۱۳۸۴: ۳۵۴)

تَقْصِمُ ظَهْرَ الْبَعِيرِ

کمر شتر را می‌شکند.

کنایه از امری یا موضوعی که بسیار سخت و دشوار و تحمل آن مشکل است.

يَبْلُ مَا يُوَصِّلُ الْبَيْلَ، أَمَا آدِمِي يُوَصِّلُ الْآدِمِي

کوه به کوه نمی‌رسد، آدم به آدم می‌رسد.

هنگامی می‌گویند که دو نفر بعد از مدت‌ها همدیگر را می‌بینند.

تَطْلَعُ مِنْ نَكْرًا تَفْعُ فِي بَيْرِ

از چاله بیرون می‌آیی، به چاه می‌افتی.

درباره کسی گفته می‌شود که از موقعیت بد به بدتر می‌رسد.

دَجَاجَه الْجِيرَانِ بَطَّة

مرغ همسایه غاز است.

هر چیزی که در دست دیگران باشد در نظر انسان بهتر از آن خودش است.

شِغْلُ إِبْدُونُ إِسْتَادُ فَسَادُ

کار بدون استاد خراب است.

نظیر:

کار بی استاد خواهی ساختن جاهلانه جان بخواهی باختن

(انوری، ۱۳۸۴: ۸۶۲)

لَا إِنْدَکِ الْمَایِ بِلِهَآوِنِ

آب را در هاون مکوب.

کنایه از کار بیهوده.

تعدادی ضرب‌المثل‌ها در بین عرب خوزستان کاربرد بسیار دارند؛ مانند:

إِبْلِیةٌ عَدَسٌ إِمْعَدَّسٌ

بدون عدس مثل عدس شده است. (عزیزی بنی‌طرف، ۱۳۷۳: ۱۰۰)

در باره آدم بی‌قید گفته می‌شود.

نظیر: نشسته پاک است. (انوری، ۱۳۸۴: ۱۰۷۰)

إِلْیَدْرِیْ یَدْرِیْ ... وَ الْمَا یَدْرِیْ إِیْکُولُ کُضْبَهُ عَدَسٌ

آن که می‌داند، می‌داند و آن که نمی‌داند، می‌گوید: مستی عدس است.

هنگامی گویند که شخصی در موقعیت بدی قرار گرفته است، دیگران از موضوع مورد نظر

اطلاعی ندارند و آن را کم اهمیت می‌دانند، پس قضاوت بی‌جا می‌کنند. (زلزله، ۱۴۲۴: ۱۸۳)

إِنْذِرِ الْحَبَّ وَ ارْجُ الرِّبَّ

بذر را بپاش و از خدا درخواست یاری کن.

این ضرب‌المثل عامیانه است که معمولاً کشاورزان عرب خوزستان در هنگام بذرپاشی گندم

و جو به آن مثل می‌زنند زیرا کشاورز از سرانجام کار خود آگاهی ندارد. این مثل هنگام

اعتماد و توکل به خدا استفاده می‌شود، در عین این‌که باید به خدا توکل داشت، احتیاط و

کوشش را نباید از دست داد. (پورکاظم، ۱۳۸۸: ۸)

نظیر: با توکل زانوی اشتر ببند. (انوری، ۱۳۸۴: ۱۴۵)

جَلْبِ (كَلْبِ) الْعَصْكَ كِتْلَانَه

سگی که تو را گاز گرفت، کشتیم.

هنگامی گفته می‌شود که بخواهند از کسی که دیرتر از حد معمول شرایط دوستی را به جا می‌آورد و رابطه خود را با دوستان و خانواده قطع کرده است، اظهار شکوه کنند. (عزیزی بنی-طُرف، ۱۳۷۳: ۱۲۱)

نظیر: پارسال دوست، امسال آشنا! (انوری، ۱۳۸۴: ۲۰۳)

و گاهی فقط در بین اعراب خوزستان به کار می‌روند؛ مثل نمونه زیر:

الْحَيَّةِ وَالْحَسَاوِي

مار و سیاه پوست.

(حساوی: طایفه‌ای در خوزستان که سیاه‌پوست و سبزی‌کار هستند و در فرهنگ خوزستان از مار می‌ترسند.)

درباره دو چیز متضاد و هنگام اختلاف سلیقه گفته می‌شود که نمی‌توانند همدیگر را تحمل کنند. (عزیزی بنی‌طُرف، ۱۳۷۳: ۱۱۵)

نظیر: مثل کارد و پنیر. (دهخدا، ۱۳۸۶: ۱۴۶۸)

«هیچ هنر کامل و جاودانه‌ای، در پیدایش و ظهور خود، از مجموعه جریاناتی که در حوزه تاریخی آن هنر وجود داشته، بی‌بهره نیست و شعر نیز به مانند دیگر هنرها، بلکه به علل خاصی، بیشتر از دیگر هنرها، در کمال و اوج خود، بی‌نیاز از کوشش‌های گذشتگان نیست. هیچ ابتکار و خلقی، آنگاه که بتواند مصداق راستین ابتکار و آفرینش باشد، نمی‌تواند دور از حوزه نفوذ آثار قبلی وجود داشته باشد و اگر خلاصه کنیم باید بگوییم در خلق هر شعر کامل و جاودانه‌ای، به میزان بسیار از مواد مختلف استفاده شده است و این مواد گوناگون که ذهن شاعر از آنها تغذیه کرده است، به چندین نوع قابل تقسیم است؛ یعنی هر شعر برخاسته و حاصل چندین عامل قبلی است که آن عوامل قبل از لحظه خلق شعری، در جهان خارج وجود داشته و دور و نزدیک، خودآگاه و ناخودآگاه، در ضمیر شاعر تأثیر

بجایی نهاده است.

درباره الهام و فعالیت‌های ذهن شاعر و ضمیر ناخودآگاه او، پیشینیان کم‌تر توجه داشته‌اند ولی در نقد ادبی معاصر نکته‌های دقیق مطرح می‌شود که طرز به وجود آمدن یک شعر را در ذهن یک شاعر از نظر روان‌شناسی و کوشش‌های ضمیر نابه‌خود مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌دهد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۲۰۲-۲۰۶)

«در دوره اموی، بالاخص در دوره عباسی، تأثیرپذیری ادب عربی و فارسی از یکدیگر در زمینه‌های مختلف وجود دارد و ارتباط فرهنگی و ادبی ایران و عرب در دوره‌های پیش از اسلام و حتی در دوره اموی، بیش‌تر جنبه تأثیر و تأثر دارد، تأثیرپذیری ادبیات فارسی و عربی از یکدیگر از دوره‌های قبل از اسلام شروع شد و در هر دوره با فراز و نشیب‌های گوناگونی مواجه گردیده است؛ در دوره‌ای کم‌تر و در دوره‌ای بیش‌تر شده است.

دانشمند محقق معاصر هند، دکتر محمد عمر دودپوتا می‌گوید: «شعرای فارسی‌گوی دوره خراسانی، مستقیماً قالب‌ها و مضامین شعر خود را از شعرای جاهلی و دیگر شعرای عرب جاهلی و شعرای دوره اموی و عباسی گرفتند و شاعران متأخر، مضامین خود را از شعرای سبک خراسانی و گاهی هم مستقیم از شعرای عرب گرفتند. این داستان صورت معکوس هم دارد؛ یعنی فراوان از شاعران عرب دوره عباسی، به دلیل امتزاج فرهنگی با ایرانیان، معانی و مضامین خود را از فرهنگ شعرا و حکمای ایرانی قبل و بعد از اسلام گرفتند.» (محسنی‌نیا، ۱۳۸۹: ۱۰۲-۸۱)

بررسی امثال عربی نشان می‌دهد؛ امثال در متون فارسی، که هر شاعری به سلیقه خود و با بیانی خاص به نظم درآورده است. گاهی دقیقاً در عربی وجود دارد. مبدأ پیدایش بعضی از امثال معلوم نیست و نمی‌توان تشخیص داد که در چه زمان و از کدام ملت ناشی شده است. آن‌ها امثالی هستند که دلالت بر یک معنی و یک حقیقت می‌نمایند که عقول کلیه افراد بشر صحت آن معنی یا حقیقت را درک و تصدیق نموده است، در نهایت هر ملتی آن معنی یا حقیقت را به عبارت و ترکیبی مخصوص ادا می‌نماید؛ مثل «بر یخ نوشتن» در بیت‌های زیر:

أَكْتُبُ مَا وَعَدَكِ عَلَى الْجَمَدِ

آنچه وعده کرد تو را، بر یخ بنویس. (حقیقت، ۱۳۷۹: ۳۷)

کنایه از فراموش کردن، نابود انگاشتن.

بر یخ بنویس چون کند وعده گفتار محال و قول خامش را

(ناصر خسرو: دهخدا، ۴۳۰، ج ۱)

به برفاب رحمت مکن بر خسیس چو کردی مکافات بر یخ نویس

(سعدی: دهخدا، ۴۳۱، ج ۱)

جهان شربت هر یک از یخ سرشت به جز شربت ما که بر یخ نوشت

(نظامی: دهخدا، ۴۱۰، ج ۱)

الْسِمِجَّةُ مِنْ رَأْسِهَا أَتَجِيفُ

ماهی از سرش فاسد می‌شود.

معمولاً فساد هر کاری یا قومی از امور مهم یا از بزرگان شروع می‌شود. نظیر:

عقل اول راند بر عقل دوم ماهی از سر گنده گردد نی ز دم

(مولوی: دهخدا، ۱۳۹۵، ج ۳)

نتیجه‌گیری

انسان پیش از آن که شعر بگوید و قبل از آن که خط بنویسد مثل را به کار برده، در محاورات خود از آن استفاده کرده است. درجه عظمت و وسعت هر زبان از شماره امثال سائره آن معلوم می‌شود، هر مثلی از امثال یک نمونه عالی از فکر و قریحه ادبی یک ملت است. امثال سایر در بسیاری از ملل جهان سابقه‌ای طولانی دارد. امثال و حکم همان چیزی است که در تمدنی قرون و اعصار از حوادث و اتفاقات گذشته و فراموش کردن آن حوادث و اتفاقات در افواه و اذهان مردم بر جا می‌ماند، تحولات و دگرگونی‌های جوامع تا حدودی از این رهگذر روشن می‌شوند که یکی از منابع تاریخ امثال است. یکی از راه‌های رشد و ترقی جوامع اختلاط و ارتباط با جوامع دیگر و آشنایی با فرهنگ و زبان آن‌هاست تا بتوان از اندوخته‌های علمی آنان استفاده کرد. ادبیات ملت‌ها دارای ساختار مشابه‌اند و تکرار مضامین و مفاهیم در ادبیات تمام اعصار و ملت‌های مختلف وجود داشته است. بنابراین با تجزیه و

تحلیل دقیق امثال، اصطلاحات، کنایه‌ها و تمثیل‌های اقوام گوناگون و مقایسه آنها با یکدیگر می‌توان به ساختار مشابه و اختلاف‌های آنها با یکدیگر پی برد. نگارنده بر آن شده است، با مقایسه کوتاهی نشان دهد که چگونه این امثال یک مضمون را تکرار می‌کنند و از نظر مضمونی در امثال فارسی و عربی شباهت‌های بسیاری وجود دارد. همان طور که مقایسه ضرب‌المثل‌ها نشان می‌دهد، بیش‌تر آنها تطابق معنایی دارند و معنی و کاربرد آن در هر دو زبان برابر است. این امثال گنجینه‌ای پر ارزش است که با مطالعه و بررسی آنها بیش از هر چیزی می‌توان به نقاط وحدت اندیشه بشری و بازتاب ادبیات یک ملت در ملت‌های دیگر پی برد که لازم است درباره آنها تحقیق و پژوهش بسیار کرد.

منابع و مأخذ:

۱. آذر، اسماعیل. (۱۳۸۷). ادبیات ایران در ادبیات جهان، تهران: سخن، چ دوم.
۲. آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۷۹). فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران: نشر نی، چ اول.
۳. انوری، حسن. (۱۳۸۴). فرهنگ امثال سخن، ج اول، تهران: سخن، چ اول.
۴. بندر ریگی، محمد. (۱۳۷۰). «ترجمه منجد الطلاب» به ضمیمه فرائد الادب، تهران: اسلامی، چ هفتم.
۵. پرتوی آملی، مهدی. (۱۳۶۹). ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، ج اول، تهران: سنائی، چ دوم.
۶. پورکاظم، کاظم. (۱۳۸۸). امثال و حکم عرب خوزستان، ج چهارم، سوسنگرد: سرزمین خوز، چ اول.
۷. جُر، خلیل. (۱۳۷۰). فرهنگ لاروس عربی - فارسی، ترجمه حمید طبیبیان، دوره دو جلدی، تهران: امیرکبیر، چ سوم.
۸. جمال‌الدین، محمد سعید. (۱۳۸۹). ادبیات تطبیقی پژوهشی تطبیقی در ادبیات عربی و فارسی، برگردان و تحقیق سعید حسان پور، حسین کیانی، شیراز: مرکز نشر، چ اول.
۹. حقیقت، حسین شاه. (۱۳۷۹). خزینه الامثال، تهران: دانشگاه تهران، چ اول.
۱۰. داد، سیما. (۱۳۸۵). فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: مروارید، چ سوم.
۱۱. دهنخدا، علی‌اکبر. (۱۳۸۶). امثال و حکم دهنخدا، ج اول و سوم، تهران: امیرکبیر، چ چهاردهم.
۱۲. زلزله، صادق. (۱۴۲۴ هـ. ق). مجمع الامثال العامیه البغداده، اهواز: الغدیر، چ اول.
۱۳. سجادی، سیدجعفر. (۱۳۶۹). نقد تطبیقی ادبیات ایران و عرب، تهران: مؤلفان و مترجمان ایران، چ اول.

۱۴. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۷). صور خیال در شعر فارسی، تهران: آگاه، چ دوازدهم.
۱۵. عزیزی بنی‌طُرف، یوسف. (۱۳۷۳). نسیم کارون، تهران: سعدی، چ اول.
۱۶. کفافی، عبدالسلام. (۱۳۸۵). ادبیات تطبیقی شرقی- اسلامی، ترجمه، تحقیق و تحشیه زهرا خسروی، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
۱۷. محسنی‌نیا، ناصر. (۱۳۸۹). ادبیات تطبیقی، جایگاه و ضرورت‌ها، مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۱۴، صص ۱۰۲-۸۱.
۱۸. مقدادی، بهرام. (۱۳۸۱). ادبیات تطبیقی و نقش آن در گفتگوی تمدن‌ها، پژوهش‌های زبان‌های خارجی، شماره ۱۳، صص ۱۴۹-۱۲۹.
۱۹. نظری منظم، هادی. (۱۳۸۹). ادبیات تطبیقی: تعریف و زمینه‌های پژوهش، نشریه ادبیات و علوم انسانی کرمان، سال اول، شماره ۲، صص ۲۳۷-۲۲۱.